

نقد و بررسی الحاد تکاملی داو کینز با تاکید بر آراء شهید مطهری

ام‌الله قلی زاده^۱

چکیده

الحاد جدید که در دهه‌های اخیر از سوی ملحدان در جهان غرب مطرح گردیده است را می‌توان متکی بر دو عنصر علم‌گرایی و طبیعت‌گرایی تلقی نمود. ریچارد داو کینز، زیست‌شناس فرگشتی و از سردمداران جریان الحاد نو با تاکید بر دو عنصر پیش‌گفته و با استفاده از نظریه تکامل یا فرگشت به نقد دین و دین‌گرایی پرداخته است. از سویی دیگر استاد مطهری ره از جمله متفکران اسلامی بوده که به مقوله رابطه علم و دین پرداخته و ضمن بیان سازواری رابطه میان علم و دین، از منتقدان جدی رویکرد الحادی نسبت به نظریه تکامل می‌باشد. مواجهه استاد مطهری با الحاد، اگرچه در بدو امر مواجهه با الحاد قدیم را متبادر می‌نماید؛ لکن ردپایی از الحاد جدید در این مواجهه وجود دارد که می‌توان ضمن اصطیاد، در نقد الحاد جدید بهره جست. در این نوشتار به لحاظ گردآوری از روش کتابخانه‌ای - اسنادی و به لحاظ مقام دآوری از روش تحلیلی (عقلی) سود جستیم. یافته پژوهش نشان می‌دهد که انگاره‌های الحادی داو کینز از حیث اشکالات معرفت‌شناختی، الهیاتی و دین‌شناختی به شدت آسیب‌پذیر است.

واژه‌های کلیدی: الحاد، الحاد جدید، الحاد تکاملی، ریچارد داو کینز.

۱. مقدمه

احتمالاً روزی که چارلز داروین در سال ۱۸۵۹ نظریه خود را مطرح نمود، به مخیله خویش خطور نمی‌داد که این نظریه بعدها نه تنها در دانش زیست‌شناسی بلکه در سایر حوزه‌های معرفت انسانی تاثیرگذار باشد. در این میان رویکرد الحادی به این نظریه همواره مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. ریچارد داوکینز، زیست‌شناس فرگشتی و استاد سابق آکسفورد در رشته «درک عمومی علم» از سردمداران جریان الحاد تکاملی جدید بوده که با تألیفات متعدد، از تفسیر الحادی نسبت به تکامل سخن می‌گوید.

شهید مرتضی مطهری از جمله متفکران اسلامی بوده که به مقوله رابطه علم و دین پرداخته و ضمن بیان سازواری رابطه میان علم و دین، از منتقدان جدی رویکرد الحادی نسبت به نظریه تکامل می‌باشد. استاد مطهری اگرچه به لحاظ زمانی مستقیماً با آثار و افکار داوکینز مواجه نبوده‌اند، لکن بازخوانی افکار ایشان در این زمینه به خوبی نشان می‌دهد که حساسیت ایشان در نفی رویکرد الحادی به تکامل، شایان توجه فراوان است. در این پژوهش دعاوی داوکینز در سه حوزه معرفت‌شناختی، الهیاتی و دین‌شناختی از دیدگاه شهید مطهری مورد بررسی و نقد قرار گرفته است. از این روی مقاله حاضر در چهار بخش سامان یافته است. بخش اول که جنبه معرفت‌شناختی دارد به نگاه داوکینز به مقوله علم پرداخته و دیدگاه وی مورد بررسی واقع شده است. در بخش دوم به مبحث رابطه علم و دین پرداخته شده و دیدگاه داوکینز مبنی بر تعارض علم و دین به مثابه دو ابزار معرفتی تبیین گردیده است. در بخش سوم که جنبه هستی‌شناختی و الهیاتی دارد به دیدگاه الحادی وی که از تعارض علم و دین به نفی خداواری نقب زده است، اشاره می‌گردد. در بخش چهارم که جنبه دین‌شناختی دارد، دیدگاه داوکینز مبنی بر رویکرد الحادی وی به منشأ دین اشاره شده است. در هر بخش مواجهه استاد مطهری و نقدهای ایشان را متذکر خواهیم گشت.

پیرامون الحاد جدید و نقد داوکینز آثار متعددی نگاشته شده است که نیازی به بازشماری آن‌ها نیست؛ ولی در خصوص مسأله پیش‌رو حسب تتبع نگارنده اثر مستقلی یافت نگردید. از جمله آثاری که به لحاظ پیشینه می‌توان بدان اشاره کرد؛ پایان نامه «نقد آراء ریچارد داوکینز در باب وجود خدا با تأکید بر اندیشه‌های شهید مطهری» (عبدالله بنی مسنی، دانشگاه قزوین، ۱۳۹۱) و مقاله «بررسی تطبیقی اصل

علیت از دیدگاه شهید مطهری و ریچارد داوکینز» (مریم سلگی و زهرا امی، مطهر پژوهی، ۱۳۹۲) است که پر واضح است ما را از پژوهش حاضر مستثنی نمی‌نماید؛ چرا که اولاً؛ مقاله نخست صرفاً در باب وجود خدا و مقاله دوم نیز صرفاً در مبحث اصل علیت، آراء شهید مطهری و داوکینز را به صورت تطبیقی بررسی نموده است؛ ثانیاً مقاله حاضر ضمن به روز بودن مباحث و ذکر منابع جدید، تلاش کرده است آثار متاخر داوکینز را نیز مورد مذاقه قرار دهد. قبل از ورود در بحث ابتدا به توضیح برخی واژگان می‌پردازیم.

۱-۱. واژه شناسی

۱-۱-۱. تکامل

تکامل یا فرگشت^۱ معادل واژه «evolution» بنابر تعریف مارک ریدلی عبارتست از تغییر بین نسل‌ها در درون یک دودمان جمعیتی. وی به نقل از داروین، تناسب را «نسب همراه با تغییر» تعریف می‌نماید که واژه نسب، اشاره به شیوه تغییرات تکاملی در یک سری جمعیت‌هایی است که از یکدیگر نسب گرفته باشند. بنابراین، تغییر و انشعاب دو مضمون اصلی نظریه تکامل است (ریدلی، ۱۳۹۱، ۲۴). بنابر ادعای تکامل‌گرایان، دامنه این تغییر از موجود تک‌سلولی آغاز و به انسان هوشمند، منتهی می‌گردد. مکانیسم این تغییر و انشعاب مبتنی بر اصولی چون: انتخاب طبیعی، تنازع بقا، تغییرات تصادفی و بقای انطباقی می‌باشد (باربور، ۱۳۶۲، ۱۰۶).

۱-۱-۲. الحاد تکاملی

از جمله واکنش‌ها به نظریه تکامل بنابر تقسیم‌بندی باربور، طبیعت‌گرایی تکاملی^۲ یا الحاد تکاملی^۳ است. بنابر تعریف وی، این رویکرد، تمامی مفاهیم راجع به خداوند را انکار کرده و بر آن است که هیچ چیز فراتر از طبیعت وجود ندارد (همان، ۴۳۹). تفسیر الحادی از تکامل در فضای الحادی اواخر قرن نوزدهم، مطرح بوده است اما در دهه‌های اخیر این رویکرد به دنبال پیشرفت‌های علم ژنتیک و با استفاده از فضای رسانه‌ای، تحت عنوان الحاد جدید شدت بیشتری یافته است. ریچارد داوکینز، دنیل دنت، سام هریس و کریستوفر هیچنز از سردمداران این جریان می‌باشند.

۱. توجه به این نکته لازم است که اگرچه معادل فرگشت مناسبتر می‌نماید؛ لکن به دلیل مصطلح بودن تکامل، در این نوشتار از واژه تکامل بهره برده‌ایم.

2. Evolutionary naturalism.
3. Evolutionary Atheism.

طبیعت‌گرایی علمی^۱ را می‌توان از مقومات اصلی الحاد جدید نام برد (Haight, 2008, p. ix- xvi).

۲. داوکینز و علم تجربی

داوکینز در کتاب *The Magic of Reality* با طرح این پرسش که چه چیزی واقعیت دارد به تحلیل واقعیت می‌پردازد. به نظر وی واقعیت چیزی است که هست و برای رسیدن به آن سه راه وجود دارد. راه اول روش مستقیم و به واسطه حواس پنجگانه است. راه دوم به صورت غیرمستقیم اما به واسطه ابزارهایی مانند میکروسکوپ و تلسکوپ می‌باشد. راه سوم از طریق ارائه مدل‌هاست. در این روش که به تعبیر داوکینز جنبه غیر مستقیم آن بیشتر است از طریق ساخت مدل‌ها — که احتمالاً می‌توانند واقعی باشند — و سپس آزمودن آن‌ها صورت می‌پذیرد. یعنی ابتدا فرض می‌کنیم یا حدس می‌زنیم چیزی وجود داشته باشد. سپس آنچه باید مشاهده نمود را اغلب با استفاده از محاسبات ریاضی و ابزار اندازه‌گیری مورد محاسبه قرار می‌دهیم. به عبارت دیگر واقعیت را ابتدا پیشگویی نموده و در مرحله بعد آن را مورد آزمایش قرار می‌دهیم و این آزمایش خواه به کمک ابزار باشد یا بدون کمک ابزار؛ مهم آن است که همه چیز باید به حس منتهی گردد. به نظر داوکینز حالاتی مثل عشق، شادی و ... اگرچه با هیچ کدام از سه روش فوق قابل شناخت نیستند، اما بدین معنا نیست که واقعیت ندارند؛ چرا که واقعیت آن‌ها مبتنی بر مغز است (Dawkins, 2011, p. 13 – 19). بنابراین از نظر داوکینز تنها واقعیتی مورد پذیرش است که متکی بر شواهد حسی باشد.

۲-۱. نقد و بررسی

از جمله نقدهایی که به داوکینز وارد است، نداشتن دید واقع بینانه نسبت به ارزش علم تجربی است و همین امر منشأ بدفهمی داوکینز گشته به گونه‌ای که وی علوم تجربی را فصل الخطاب همه مشکلات معرفتی بشر می‌داند. شهید مطهری در اصول فلسفه، مقاله چهارم، ذیل مبحث ارزش معلومات، وقتی سخن از ارزش معلومات علوم تجربی می‌گردد، ارزش این علوم را در حد احتمال می‌دانند و دو دلیل برای آن ذکر می‌نمایند:

1. Scientific Naturalism.

۱. این علوم مبتنی بر فرضیاتی هستند که معیار صدقشان انطباق با تجارب عملی و کاربردی این فرضیات است و نتیجه عملی دادن، دلیل بر صحت یک فرضیه و مطابقت آن با واقع نمی‌شود؛ زیرا ممکن است یک فرضیه یقیناً غلط باشد ولی عملاً بتوان از آن نتیجه گرفت مانند فرضیه هیئت بطلمیوسی.

۲. دلیل دیگر این است که این علوم منتهی به حس می‌شوند و حس نیز همواره خطاپذیر است.

در عین حال ایشان میان دو نوع تکامل علم تجربی فرق می‌گذارند: تکامل طولی و تکامل عرضی. مقصود از تکامل عرضی یک نوع توسعه تدریجی در علم است که مختص به علم تجربی نبوده بلکه شامل همه علوم می‌گردد، حتی ریاضیات و فلسفه. این سنخ از توسعه و پیشرفت علم تجربی مورد قبول همگان است و کسی با آن مخالفتی ندارد مانند تعیین خواص اجسام و ترکیبات شیمیایی آن‌ها. این گونه موارد در زمره مشهودات‌اند و به عبارتی دیگر خودشان مستقیماً مورد مشاهده قرار می‌گیرند. ارزش معرفتی این قسم، تابع مقدار ارزشی است که برای محسوسات قائل باشیم و همان طور که بیان شد از آن جا که محسوسات خطاپذیرند، نمی‌توان ارزش یقینی برای آن تصور نمود. اما تکامل طولی، ناظر به فرضیات و تئوری‌های علوم تجربی است که اگر با تجربیات و شواهدی که در دسترس بشر است، منطبق شد، حقیقت علمی تلقی می‌گردد و چنانچه فرضیه دیگری با تجربیات و شواهد بیشتری تطبیق داده شد، فرضیه اول از صحنه علم خارج شده و فرضیه دوم جای آن را می‌گیرد و به همین ترتیب ادامه پیدا می‌کند. این گونه فرضیات چون معیار صدقشان جنبه عملی و پراگماتیستی دارد، همیشه در حد احتمال باقی مانده و هیچ‌گاه دلیل بر صحت و مطابقت آن با واقع نمی‌شود (مطهری، ۱۳۸۸، ۱۴۶-۱۵۳).

این سخن شهید مطهری ناظر به مساله «حدود علم» است که امروزه بین فیلسوفان علم مطرح گردیده و تقابل جدی با دیدگاه داو کینز داشته و این تصور خام را که علم پرده از همه چیز بر می‌دارد و هیچ حدی برای او نیست را دچار چالش جدی می‌نماید. پیتر مداوار^۱ ایمنی شناس آکسفوردی و برنده جایزه نوبل در عین ستایش از علم، در کتاب *The Limits Of Science* مساله حدود علم را مطرح نموده و با تفاوت نهادن میان سوالات ماورایی و فوق تجربی^۲ که مربوط به حوزه دین و

1. Peter Medawar. (1915-1987).

2. Transcendent questions.

متافیزیک است و سوالاتی که در حوزه ساختار جهان مادی^۱ است و مربوط به علم است، به تحدید علم پرداخته است. به عبارت دیگر مداوار حوزه علم را مختص به جهان مادی می‌داند که در این جهت با داوکینز موافق است که علم در این جا حدی ندارد ولی برخی سوالات مانند اینکه: آیا جهان خدایی دارد؟ آیا جهان هدفمند است؟ سوالاتی فوق تجربی است که باید در پاسخ به آن‌ها محتاطانه عمل نمود چرا که در غیر این صورت حقیقت به واسطه گزافه‌گویی‌های جزم‌اندیشانه به مسلخ برده خواهد شد (Medawar, 1985: p.66).

استاد مطهری مهمترین ویژگی علوم طبیعی را عدم وجود فرضیه‌های دائمی و جاودان می‌داند و بر این باورند که این فرضیات به طور موقت وارد عرصه علم شده و صورت قانون به خود می‌گیرد و پس از مدتی جای خود را به فرضیه دیگری می‌دهد. از نگاه ایشان علم معاصر در مسائل طبیعیات، قانون علمی ثابت و لایتغیر نمی‌شناسد و اعتقاد به چنین قانونی را ناشی از نوعی غرور علمی بدون وجه می‌داند. از نگاه ایشان امروزه دیگر در بین دانشمندان علوم طبیعی کسی پیدا نمی‌شود که این فرضیات را به مثابه «حقیقت مسلم» تلقی نماید (مطهری، ۱۳۸۸، ۱۵۱-۱۵۲).

داوکینز به تعبیر شهید مطهری چنان با غرور و تبختر از علم، و مخصوصاً «نظریه تکامل» سخن می‌گوید، گو اینکه این نظریه، دائمی و همیشگی بوده و هیچ‌گاه نقض نمی‌گردد. آلیستر مک‌گراث زیست‌شناس و الهیدان مسیحی در کتاب معروف خود به نام «توهم داوکینز» این رویکرد تبخترآمیز داوکینز به علم را رویکردی پوزیتویستی دانسته که منسوخ و قدیمی گشته است (McGrath, 2007: p.40; Ibid, 2015,) (p.174).

۳. داوکینز و رابطه علم و دین

ریچارد داوکینز در کتاب «توهم خدا» به تبیین رابطه علم و دین پرداخته و به منظور رسیدن به مدل مطلوب خویش که تعارض باشد، نقطه شروع بحث خود را انتقاد از مدل تمایز قرار می‌دهد و از اتخاذ موضع ندانم‌گرایانه^۲ نسبت به دین از سوی برخی همقطاران‌ش همچون توماس هاکسلی^۳ و استفان گولد^۴ ابراز ناراحتی نموده و بین دو نوع لادری‌گری تمایز می‌نهد:

1. Structure of the material universe.
2. Agnosticism.
3. Thomas Henry Huxley. (1825-1895).
4. Stephen Jay Gould. (1941-2002).

قسم اول لادری‌گری موقت در عمل (TAP¹) است. در این قسم یک پاسخ قاطع و مشخص وجود دارد ولی هنوز شواهدی برای پاسخ به آن وجود ندارد. مثلاً در پاسخ به پرسش از علت انقراض گونه‌ای خاص از جانوران، TAP موضع بخردانه‌ای است، زیرا حقیقتی وجود دارد و امید است که روزی بدان دست یابیم، اگرچه در حال حاضر شواهدی برای آن وجود ندارد. **قسم دوم** لادری‌گری دائمی اصولی (PAP²) می‌باشد. این قسم ندانم‌گری برای پرسش‌هایی متناسب است که هر قدر شواهد فراهم شود، نمی‌توان پاسخی را ارائه نمود؛ زیرا اساساً شواهدی بر آنها قابلیت اطلاق ندارد. به عبارت دیگر، این دسته سوالات در فراسوی شواهد قابل دسترس ما وجود دارند. مثلاً پرسش فلسفی معروف که آیا رنگ قرمز در نزد من برای تو هم قرمز هست؟ هیچ جوابی ندارد. به عبارت دیگر امکان جواب برای آن وجود ندارد (Dawkins, 2006: 46-47). داو کینز با تقسیم بندی فوق مقوله پرسش از وجود خدا را جزء لادری‌گری موقت دانسته و بر این باور است، وجود یا عدم خدا یک پرسش علمی بوده و ممکن است روزی پاسخش را بدانیم. به عبارت دیگر پرسش از وجود یا عدم خدا پرسش از یک واقعیت علمی در مورد عالم است که اگر پاسخش در عمل یافت نشدنی باشد، در اصل یافت شدنی است (Ibid: 50) داو کینز بین اثبات عدم خدا و نامحتملی او فرق می‌گذارد و اذعان می‌نماید که اگرچه اثبات قطعی عدم وجود خدا امکان پذیر نیست؛ اما این بدان معنا نیست که وجود یا عدم خدا علی السویه باشد، بلکه علم کمک می‌نماید که موضع ندانم‌گرایانه نسبت به وجود خدا ذره ذره کاسته شود و احتمال وجود خدا در کمترین حالت قرار می‌گیرد (Ibid: 71).

از جمله نظریاتی که داو کینز بدان اشاره می‌نماید، نظریه نوما (NOMA)³ بوده که از جانب استفان جی گولد مطرح گردیده است و بر اساس آن، قلمرو علم و دین نسبت به هم ناهمپوشانی دارند. گولد در کتاب «سنگ‌های اعصار» قلمرو دین و علم را مجزا از هم دانسته به طوری که قلمرو دین مربوط به معانی غایی و ارزش‌های اخلاقی، و قلمرو علم مربوط به حوزه تجربی است. به نظر وی، این دو قلمرو نسبت به هم ناهمپوشانی دارند (Gould, 1999: 10). از دیدگاه داو کینز اینکه برای دین قلمرویی خاص قرار دهیم که علم را یارای رسیدن به آن حوزه نباشد، موضع نابخردانه‌ای است

-
1. Temporary Agnosticism in practice.
 2. Permanent Agnosticism in principle.
 3. Non-overlapping Magisteria.

و باور نمی‌کند که دوست و همکارش گولد به سخنانش در این کتاب حقیقتا باور داشته باشد.

داو کینز با طرح این موضوع که اگر سوالی پاسخ در علم نباشد در الهیات و فلسفه هم نخواهد بود، اظهار می‌دارد که اساسا الهیدانان قلمروی ندارند و نمی‌توان الهیات را یک رشته علمی نامید. داو کینز این تقسیم را که علم معطوف به پرسش از چگونگی است و الهیات و دین معطوف به چرایی است، کسالت بار و از اساس نادرست دانسته و تاکید می‌نماید که به چه دلیل اگر علم پاسخ سوالی را نتوانست، پس دین و الهیات می‌تواند؟ (Dawkins, 2006: 56).

خلاصه آن‌که از دیدگاه داو کینز، علم - که مقصود وی عمدتا تکامل تدریجی است- همواره با دین و گزاره‌های دین- که عمدتا مقصود وی وجود خداست- همیشه در تعارض بوده و هیچ‌گاه به توافق نخواهند رسید. در این جنگ، فاتح نهایی یقینا علم خواهد بود.

۳-۱. نقد و بررسی

شهید مطهری با داو کینز از این جهت موافق است که علم و دین مستقل و متمایز از هم نیستند و لذا هر دو با گولد که از «نوما» یا «ناهمپوشانی قلمرو علم و دین» سخن می‌گوید، مخالفند؛ اما در دو مسیر مجزا. به عبارت دیگر، داو کینز از نفی نوما به فرضیه تعارض تمایل پیدا می‌کند؛ اما استاد مطهری با نفی نوما از توافق و تعامل میان علم و دین سخن می‌گوید. از دیدگاه شهید مطهری هیچ امری برای بشر، شوم‌تر از جدایی علم و دین، نمی‌تواند باشد و از نظر ایشان، علم و دین به مثابه دو بال برای بشر بوده که بدون هریک ترقی و پیشرفت، ناممکن می‌شود (مطهری، ۱۳۶۲، ۲۰۱-۲۰۰). بر خلاف دیدگاه داو کینز از دید ایشان علم و دین، نه تنها منافعی یکدیگر نیستند بلکه معاون و مکمل یکدیگرند (مطهری، ۱۳۷۱، ۲۲). ایشان در کتاب «مسأله شناخت» معتقدند، علم، توسعه افقی دانش انسان را به ارمغان می‌آورد و دین، این شناخت را عمق می‌بخشد و از طبیعت مادی به ماورای طبیعت عبور می‌دهد (همو، ۱۳۶۷، ۲۸-۳۱، ۱۶۶-۱۶۷).

از نظر شهید مطهری، علم و دین با وجود داشتن حوزه‌های متفاوت و توجه به ابعاد خاص زندگی بشر و با توجه به اینکه هریک تأمین کننده خواسته‌های طبیعی و فطری در قلمرو خاص خود هستند از جهات مختلف تأثیر و تأثر متقابل دارند. شهید مطهری ضمن بیان تفاوت علم و روح علمی و نیز دین و روح دینی به این نکته اشاره می‌کند و می‌نویسد: خاصیت علم به معنای واقعی یعنی روح علمی این است که هم

جلوی تصدیق‌های بی‌جا و بی‌دلیل را بگیرد و هم جلوی انکارهای بی‌جا و بی‌دلیل را. تصدیق‌کننده‌های بی‌دلیل و انکارکننده‌های بی‌دلیل روح علمی ندارند. علم لااقل باید این فایده را از دین ببرد که دنبال علامت‌ها و نشانه‌هایی را که دین نشان می‌دهد بگیرد و تحقیق کند. استفاده‌ای که دین از علم می‌برد این است که از تأییدات بعدی علم استفاده کند. معنی توأم بودن علم و دین این است، نه این که آنچه را دین گفته است اسم علم روی آن بگذاریم یا آنچه را علم گفته نام دین روی آن بگذاریم (همو، ۱۳۸۵(الف): ۹، ۴۲۷).

پس علم و دین در کنار یکدیگر می‌توانند در پیشبرد اهداف تکامل بشر نقش اساسی داشته باشند. دین به انسان جهت‌یابی می‌دهد و خط سیر به سوی جهت مشخص تعیین می‌کند. علم قادر به تعیین جهت نیست. علم انسان را در جهتی که قبلاً انتخاب کرده کمک می‌کند و این جهت را انسان از ناحیه تمایلات درونی خویش راهنمایی می‌شود، قطب‌نما در درون انسان است که جهت را مشخص می‌کند. دین جهت را تعیین می‌کند و علم راه سیر در آن جهت و وسایل سیر و حرکت در جهت انتخاب شده را تعیین می‌کند؛ یا می‌توان گفت که مثل دین مثل قطب‌نمای کشتی است و مثل علم مثل موتور کشتی (همو، ۱۳۸۵(الف): ۴، ۱۶۲).

شهید مطهری علم را فقط وسیله می‌داند. از نظر وی وسایل، خوب یا بد مطلق نیستند؛ خوب یا بد بودن وسایل بستگی به طرز استفاده از آن دارد؛ از این روی وی معتقد است که خوبی و بدی وسایل به چگونگی استفاده انسان‌ها از آنها با هویت اخلاقی آنها مرتبط است؛ یعنی اهداف و ایده‌آل‌نهایی انسان ملاک ارزشگذاری ابزار و وسایل است (همان، ۱۴۵). از نظر استاد مطهری دین از هر دو خاصیت بهره‌مند است و در این جهت تنها علم است که با دین شریک است که هم خود خواسته است و هم تأمین‌کننده قسمتی از خواسته‌ها. البته قلمرو علم تأمین‌قسمتی از خواسته‌هاست و قلمرو دین چیز دیگری است (همان، ۱۹۴؛ خسروپناه، ۱۳۹۰، ۷۰ - ۷۳).

دیدگاه مکمل بودن و گفتگو، امروزه یکی از دیدگاه‌های جدی در خصوص رابطه علم و دین است؛ چنانکه باربور در تقسیم‌بندی معروف خود از تعامل سخن می‌گوید و تقریرهایی را برای آن مطرح می‌نماید. (Barbour, 1990, pp. 26-27) البته تفصیل سخن در خصوص این دیدگاه مجال دیگری را می‌طلبد؛ لکن توجه به این نکته لازم است که از اواسط قرن بیستم، رویکرد پوزیتیویستی به علم چنانکه مک‌گراث نیز بدان اشاره نمود، به فراموشی سپرده شده و سخن از عدم تفکیک مشاهده‌گر (سوبژه) از موضوع مشاهده (ابژه) به میان آمد به گونه‌ای که سخن گفتن از عینیت موضوع علم،

دیگر ساده‌انگارانه تلقی گشت. نتیجه آن شد که علم و دین به لحاظ موضوع و روش به یک نوع همگرایی رسیدند (Trigg, 1999, p. 22).

۳. تکامل و خدا

ریچارد داوکینز در کتاب **توهم خدا**، نظر به مبانی معرفت‌شناختی خود، براهین اثبات وجود خدا را ناتمام و مخدوش می‌داند. به نظر وی تنها براهانی که می‌تواند دلیلی برای خداپاوران محسوب گردد برهان اتقان صنع یا غایت‌شناختی^۱ بوده و فقط تکامل داروینی است که به مدد انتخاب طبیعی می‌تواند، برهان غایت‌شناختی را از پای درآورد. وی بر اساس براهانی که آن را «برهان نامحتملی» می‌نامد و با تمثیلی موسوم به «بوئینگ ۷۴۷ غایی» که از فرد هوپل، اخترشناس انگلیسی، وام گرفته است، استدلالی بر نفی وجود خدا تقریر می‌نماید. توضیح آن‌که: تمثیل بوئینگ ۷۴۷ تمثیلی است که مشترکاً مورد استفاده خداپاوران و ملحدین قرار گرفته است. فرد هوپل معتقد بود که احتمال شکل‌گیری حیات بر روی زمین، بیش از احتمال این نیست که تندبادی بر یک انبار اوراقی بوزد و قراضه‌های داخل انبار را به یک بوئینگ ۷۴۷ مبدل نماید. خداپاوران از این تمثیل استفاده نموده و این‌گونه استدلال کرده‌اند که همان‌گونه که حصول تصادفی حیات بر روی زمین بسیار بعید است، لذا باید قائل به یک آفریننده هوشمند شد و جهان را مخلوق مدبرانه او دانست. از دیدگاه داوکینز برهان نامحتملی برای از بین بردن استدلال خداپاوران فرض سومی را وارد می‌نماید و آن فرض اینکه حصول حیات و ایجاد موجودات پیچیده نه بوسیله اتفاق باشد و نه توسط خالق هوشمند؛ بلکه به واسطه تکامل و انتخاب طبیعی صورت پذیرد. به عبارت دیگر داوکینز با هوپل هم‌عقیده است که نمی‌توان موجودات پیچیده را محصول اتفاق و تصادف دانست؛ اما این بدان معنا نیست که فرض خدای خالق را مطرح نماییم؛ چرا که خود این فرض، مسئله‌ای را پیش می‌کشد که غامض‌تر از آن است که بتواند مسئله را حل نماید: خود آفریدگار را چه کسی آفریده است؟ پاسخ یا تصادف است و یا آفرینش. اولی خود، مسئله است و دومی دور زدن مسئله؛ زیرا باید موجودی را فرض نمود که خود بسیار پیچیده باشد و این فرض خود نیازمند تبیین است. تنها جایگزینی که می‌تواند تبیین صحیحی ارائه دهد، تکامل و انتخاب طبیعی است. انتخاب طبیعی جرثقیلی است که می‌تواند بال سنجاقک یا چشم عقاب را بر اساس یک توالی طولانی

علم اسلامی
سال بی‌ام، شماره صد و بیست و سه

1. Teleological Argument or Argument from Design.

از علت‌های غیرتصادفی اما کاملاً طبیعی، حقیقتاً تبیین نماید بدون آنکه هیچ هدایت هدفمندی را فرض نماید.

داو کینز در توضیح اینکه چرا انتخاب طبیعی می‌تواند تبیین‌گری مقنعی داشته باشد، اما آفرینش و تصادف نمی‌تواند، از مفهوم فرایند انباشتی استفاده می‌نماید (Ibid, 113 – 119) وی در کتاب «ساعت‌ساز نابینا» بین دو نوع انتخاب طبیعی تفاوت می‌گذارد: انتخاب تک مرحله‌ای^۱ و انتخاب انباشتی.^۲ در انتخاب تک مرحله‌ای آن‌چه انتخاب یا دسته‌بندی می‌گردد، تنها یکبار صورت می‌پذیرد اما در انتخاب انباشتی عمل‌گزینش تکرار می‌گردد. وی برای بیان مقصود خویش مثال‌های متعددی را مطرح می‌نماید، از جمله به سنگ‌ریزه‌هایی که به طور غیریک‌نواخت در اطراف ساحل پراکنده شده است، اشاره می‌نماید به گونه‌ای که سنگ‌ریزه‌های کوچکتر در امتداد ساحل و سنگ‌ریزه‌های درشت‌تر در باریکه‌های دیگر ساحل قرار گرفته‌اند. در بدو امر کسانی که این سنگ‌ریزه‌ها را مشاهده می‌کنند ممکن است از این دسته‌بندی و نظم، اظهار شگفتی نمایند و آن را به یک ذهن هوشمند نسبت دهند، اما بدیهی است که این نظم، حاصل کنش امواج است و موج‌ها قصد و غرض خاصی ندارند و از ذهن هوشمند نیز نشأت نگرفته‌اند، بلکه از انباشت تغییرات گام به گام و آهسته‌ی برخورد امواج با ساحل ایجاد شده‌اند (Dawkins, 1986, p. 43-5).

وی در کتاب «صعود به قله نامحتمل» فرایند انتخاب انباشتی را با یک تمثیل بیان نموده است. داو کینز می‌گوید: کوهی را تصور کنید که یک طرف آن دیواره عمودی است که صعود از آن ناممکن است، اما طرف دیگر این کوه شیب ملایمی دارد. قله این کوه یک اندامه‌ی پیچیده مانند چشم نشسته است. انتخاب تک مرحله‌ای صعود به قله از طرف دیوار عمودی است اما انتخاب انباشتی صعود به قله از سمت شیب ملایم است. تکامل و انتخاب طبیعی محصول انتخاب انباشتی است (Dawkins, 1996, p.79). در کتاب «ژن خودخواه» واحد انتخاب طبیعی را نه افراد گونه و نه جمعیت درون گونه می‌داند، بلکه از نظر وی، واحد بنیادی انتخاب طبیعی ژن‌ها هستند. ژن‌ها و جهش‌های ژنتیکی هستند که تکامل را به پیش می‌برند (Dawkins, 1976, p.33-5). بنابراین از منظر داو کینز فرض آفریننده هوشمند، فرض نادرستی است و انتخاب طبیعی می‌تواند پیچیدگی موجودات را به بهترین نحو توجیه

1. Single-step selection.
2. cumulative selection.

نماید. برهان نامحتملی، فرض وجود خدا را در کمترین حد خود قرار می‌دهد به گونه‌ای که می‌توان به سادگی از فرض وجود خدا صرف نظر نمود.

۳-۱. نقد و بررسی

نقد استاد مطهری بر نحوه استدلال داو کینز بر نفی خدا را در دو قسمت مطرح می‌نماییم: الف) اشکالاتی که به اصل نظریه تکامل مطرح است؛ ب) اشکالاتی که به برهان نامحتملی وارد است.

۳-۱-۱. تکامل؛ نظریه یا فرضیه

نقد استاد در این زمینه را می‌توان در دو سطح مبنایی و بنایی لحاظ نمود. بنابراین در یک سطحی مواجهه شهید مطهری، در تقابل با تکامل می‌باشد. که به عقیده نگارنده این سطح از مواجهه ایشان کمتر مورد توجه قرار گرفته است و به غلط، ایشان را به عنوان یک الهیدان تکامل‌گرا معرفی نموده‌اند.

۳-۱-۱-۱. نقد مبنایی

همان گونه که قبلاً بیان شد، استاد مطهری نظر به مبنایی معرفت‌شناختی خود در خصوص ارزش علوم طبیعی، نظریه‌های موجود در این حوزه را غیر قطعی و در حد احتمال می‌دانند. از نظر ایشان، این علوم مبتنی بر فرضیاتی هستند که معیار صدقشان انطباق با تجارب عملی و کاربردی این فرضیات است و نتیجه عملی دادن، دلیل بر صحت یک فرضیه و مطابقت آن با واقع نمی‌شود؛ زیرا ممکن است یک فرضیه در حال حاضر نادرست باشد؛ ولی عملاً بتوان از آن نتیجه گرفت مانند فرضیه هیئت بطلمیوسی. ایشان در علل گرایش به مادیگری ذیل مبحث توحید و تکامل می‌نویسند: آنچه علوم در این زمینه بیان داشته‌اند، فرضیه‌هایی است که دائماً تغییر کرده و اصلاح شده و باطل شناخته شده و فرضیه‌ای دیگر جانشین آن شده است. با اینچنین فرضیه‌هایی نمی‌توان مطلبی را که در یک کتاب آسمانی آمده است، اگر به صورت صریح و غیرقابل توجیهی بیان شده باشد، مردود شناخت (مطهری، ۱۳۸۵، ب)، (۱۰۲-۱۰۳).

۳-۱-۲. نقد بنایی

از نگاه استاد، فارغ از اینکه مبنای معرفتی داو کینز صحیح باشد یا خیر، خود نظریه تکامل مبتلا به اشکال است و بر خلاف ادعای داو کینز، فاقد کفایت تبیینی است، استاد در این زمینه می‌نویسند:

پیدایش تدریجی و تغییرات تصادفی ساختمان اندام‌های گیاهان و حیوانات به هیچ وجه برای توجیه تشکیلات و نظامات دقیق اندام‌های آن‌ها کافی نیست... مثلاً پرده‌های چشم چنان نیست که فرض شود هر کدام کار جدایی برای بدن انجام می‌دهد و هر کدام در طول میلیون‌ها سال تدریجاً بوجود آمده است... قابل قبول نیست که تغییرات تصادفی، ولو در طول میلیاردها سال، تدریجاً جهاز باصره یا جهاز سامعه را به وجود آورده باشد (همان، ۱۰۷).

امروزه دیدگاهی که در مقابل نظریه تکامل قرار دارد و از سوی زیست‌شناسانی چون ویلیام دمبسکی و مایکل بهی، مطرح گردیده است، دیدگاه «طراحی هوشمند»^۱ و به اختصار «ID» می‌باشد. قائلان این دیدگاه با مطرح نمودن مسأله «پیچیدگی کاهش ناپذیر» بر این باورند که یک واحد کارکردی هنگامی دارای پیچیدگی کاهش ناپذیر است که برداشتن یکی از اجزای آن واحد، موجب اختلال کلی در کارکرد آن شود. چشم و باکتری تاژک‌دار، پیچیدگی فرونکاستنی دارند و نمی‌توانند از تکامل تدریجی و انتخاب طبیعی بوجود آمده باشند. این دیدگاه که طرفداران و البته مخالفان جدی نیز دارد، فرض طراح هوشمند را در برخی جانداران پیچیده، غیر قابل اجتناب می‌داند (Shanks, 2005).

۳-۱-۲. نامحتملی برهان نامحتملی

داوکینز بر اساس یک قیاس ذوحدین استدلال نمود که تبیین موجودات پیچیده، یا بر اساس تصادف قابل توجیه است و یا بر اساس فرض خالق هوشمند. فرض اول که قابل قبول نیست؛ زیرا تصادف و اتفاق مورد پذیرش احدی نمی‌باشد و قبول فرض دوم نیز، متحمل این اشکال است که خود خالق هوشمند نیازمند تبیین پیچیده‌تری است. تنها یک فرض باقی می‌ماند و آن پذیرش تکامل و انتخاب طبیعی است. انتخاب انباشتی غیر تصادفی می‌تواند پیچیدگی موجودات را به بهترین شیوه تبیین نماید به گونه‌ای که فرض وجود خالق در کمترین احتمال ممکن قرار گیرد و به سادگی بتوان از آن صرف نظر نمود.

از منظر شهید مطهری قیاس ذوحدین داوکینز، جعلی و مغالطه‌ای است و برای رفع این‌گونه مغالطه باید فرض یا فروض دیگری را مطرح نمود. به عبارت دیگر دوگانه‌ی اتفاق یا خالق هوشمند، فرض سومی را می‌تواند داشته باشد و آن، فرض خالق هوشمند به همراه پذیرش تکامل است. از نگاه شهید مطهری اینکه کسانی

1. Intelligent Design.

مسأله را به گونه‌ای مطرح کرده‌اند که فرض خدای خالق تنها با فرض خلقت دفعی و الحاد تنها با تکامل و وجود تدریجی موجودات سازگار است، کاملاً اشتباه است (مطهری، ۱۳۸۵ (ب)، ۱۰۶).

استاد مطهری در مقالات فلسفی در این زمینه می‌نویسند:

اصل «توحید» و اصل «تکامل طبیعت» در همه اشکال خود، حتی در تکامل نوعی جانداران، مؤید و مکمل یکدیگرند، نه منافی و مخالف؛ فرض منافات این دو اصل ناشی از جهالت و بی‌خبری است (مطهری، ۱۳۸۷، ۴۸).

استاد در اصول فلسفه از جمله ادله وجود خدا را مسأله «هدایت و راه‌یابی» ذکر می‌نمایند. در این شیوه، موجودات و علی‌الخصوص موجودات زنده، علاوه بر ارگانیسم و سازمان منظم داخلی، از یک نیروی مرموز برخوردار است که به واسطه آن راه خود را به سوی آینده می‌شناسد. این نوع هدایت به علت فاعلی مربوط نمی‌شود، بلکه ریشه در علیت غایی دارد. از نظر ایشان راه اثبات این راه «ابداع و ابتکار» است. به عبارت دیگر موجودات زنده، از طریق قدرت انطباق با محیط، تقسیم کار، ایجاد عضو جدید مورد نیاز و اکتشاف نیازمندی‌های خود بدون وساطت تعلیم و تربیت، در مسیری خاص در حرکتند. قرآن کریم این حقیقت را در آیه ۵۰ سوره طه از زبان موسی علیه السلام نقل می‌کند که: «پروردگار ما آن است که در پیکر هر موجودی، آنچه را شایسته است نهاده و سپس او را در راهی که باید برود هدایت کرده است» (مطهری، ۱۳۸۸، ۸۳-۹۰؛ همو، ۱۳۷۹، ۱۰۱-۱۱۹). از دیدگاه استاد، خود داروین به این حقیقت تفتن داشته است:

خود داروین در جاهای مختلفی از کتابش اعتراف می‌کند که بالاخره یک عامل مجهولی را باید برای پیدایش این تغییرات معتقد شد؛ یعنی همه این عواملی که من ذکر می‌کنم، باز هم معما را حل نمی‌کند. حتی خودش می‌گوید که به من اعتراض کرده‌اند که تو برای «انتخاب طبیعی» مانند یک فوه فعاله ماوراءالطبیعی نظر می‌دهی (مطهری، ۱۳۷۹، ۲۵۳).

شهید مطهری مدعای داو کینز را مبنی بر اینکه تکامل با اتکای بر انتخاب طبیعی انباشتی، کفایت تبیینی داشته و وجود خدا را نامحتمل جلوه می‌دهد، به شدت مخالفت نموده و بر این باور است که خود برهان نامحتملی، نامحتمل بوده و اتفاقاً اصل تکامل، بیش از پیش، دخالت قوه‌ای مدبر را در وجود موجودات زنده نشان می‌دهد و به بهترین شیوه ارائه دهنده اصل غایت است (مطهری، ۱۳۸۵ (ب)، ۱۰۸). به عبارت دیگر، استاد مطهری معتقد است که اگر از تمامی اشکالاتی که سابقاً نسبت

به تکامل بیان شد، صرف نظر نماییم و علوم طبیعی بتواند این نظریه را کاملاً موجه جلوه دهد، برداشت الحادی از این نظریه ناصواب است.

جالب آنکه دیدگاه خداگرایی تکاملی^۱ که امروزه از سوی برخی دانشمندان و فیلسوفان مسیحی، چون آرتور پیکاک، کیث وارد، ریچارد سوئین برن و غیره مطرح شده است، البته با تفاوت دیدگاه‌های کلامی ایشان و حتی سخنان ملحدینی چون مایکل روس، در راستای سخنان استاد مطهری جای می‌گیرد. به عنوان مثال ریچارد سوئین برن الهیدان مسیحی و فیلسوف دین مشهور معاصر بر این باور است که تکامل، تدبیر الهی را به شیوه بهتری نمایش می‌دهد. از نگاه سوئین برن حتی با فرض اینکه انتخاب طبیعی و جهش ژنتیکی، موجودات زنده پیچیده را ایجاد کرده است، باز این سوال وجود دارد که چرا دقیقاً این قوانین عمل می‌کنند؟ طبیعت‌گرا در این جا هیچ تبیینی ندارد؛ اما خدا‌باور معتقد است که خداوند این قوانین را قرار داده است که نهایتاً به تکامل منجر شود (Swinburne, *The Existence Of God*, 1979, pp. 139, 144).

(Swinburne, 1979, pp. 139, 144.)
شهید مطهری در جای دیگر می‌گوید: اینکه ادعا می‌شود با پذیرش نظریه تکامل مهم‌ترین دلیل خداشناسی نقض شده است، صحیح نمی‌باشد، زیرا اولاً: دلیل اتقان صنع را به عنوان تنها دلیل بر وجود خدا محسوب داشتن، غلط است و به عنوان عمده دلیل ذکر کردن مبالغه است؛ ثانیاً: نظام خلقت منحصر به ساختمان اعضای جانداران نیست تا گفته شود تکامل تدریجی آن‌ها برای توجیه وجود تصادفی آن‌ها کافی است (مطهری، ۱۳۸۵، ۱۰۶).

تنها مسأله‌ای که مطرح می‌گردد، اینکه اگر تکامل صحیح باشد، قرآن کریم و آیاتی که از خلقت انسان به صورت دفعی سخن می‌گویند، چگونه قابل توجیه است؟ شهید مطهری در این زمینه دو پاسخ می‌دهند؛ اولاً: به فرض اینکه قرآن کریم صراحت در این داشته باشد که «آدم اول» مستقیماً از خاک آفریده شده باشد، شاید همه مراحل را که به طور طبیعی، اولین سلول حیاتی باید در طول میلیاردها سال طی کند تا منتهی به حیوانی از نوع انسان شود، سرشت و طینت «اول آدم» به اقتضای شرائط فوق‌العاده‌ی دست قدرت الهی، در مدت چهل روز طی کرده باشد، چنانچه در روایات آمده است که طینت انسان، چهل صباح سرشته شد؛ همان‌گونه که نطفه انسان در مدت نه ماه تمام مراحل را که می‌گویند اجداد حیوانی انسان در طول میلیاردها سال طی کرده‌اند، طی کرده است. ثانیاً: فرض می‌کنیم، ممکن نباشد شرائط

1. Evolutionary Theism.

طبیعی به صورتی فراهم شود که ماده به صورت سریع آن شرائط را طی کند و از سوی دیگر اینکه اجداد انسان از نسل حیوان بوده‌اند نیز قطعی باشد، می‌توان ظاهر آیات را توجیه نمود به این صورت که قرآن کریم داستان آدم را از نظر سکونت در بهشت، اغوای شیطان، طمع، حسد، رانده شدن از بهشت، توبه و ... به صورت سمبلیک طرح کرده است و نتیجه‌ای که از این داستان می‌گیرد، از جهت خلقت حیرت‌انگیز آدم و نتیجه‌گیری خداشناسی نیست، بلکه قرآن تنها از نظر مقام معنوی انسان و از جهت اخلاقی، داستان آدم را طرح می‌کند (همان، ۱۰۳-۱۰۴؛ مطهری، ۱۳۸۴، ۲۳۳).

بنابراین از نظر استاد فرض پذیرش تأویل آیات قرآن در زمینه خلقت انسان، مشروط به دو شرط می‌باشد: اولاً: تکامل بیش از حد فرضیه باشد؛ ثانیاً: با توسل به معجزه نتوان خلقت غیر عادی انسان را توجیه نمود.

۴. داوکینز و منشأ دین

رویگرد الحادی به منشأ دین، در دو قرن اخیر مورد توجه ملحدین سنتی بوده است. چنانچه از نظر فویر باخ فیلسوف آلمانی، دین چیزی جز «فرافکندن آرزوهای انسان» نیست (Harvey, 1995). کارل مارکس با رویکرد جامعه‌شناسانه دلیل نیازمندی به خدا را از خودبیگانگی انسان‌ها از لحاظ اجتماعی و اقتصادی می‌داند که با وقوع انقلاب سوسیالیستی دیگر نیازی به دین نبوده و به طور طبیعی برچیده خواهد شد (Pals, 1996: p. 136 – 143). از نگاه زیگموند فروید منشأ اعتقاد به خدا در اشتیاق انسان به شخصیت پدر است که در قالب اعتقاد به خدا «فرافکنی» می‌گردد (Freud, 2004: 172 – 173).

در دهه‌های اخیر ملحدین جدید تلاش نموده‌اند تا تبیینی تکاملی از منشأ دین ارائه دهند. از نظر داوکینز، تکامل، قابلیت تبیین همه چیز را دارد. بنابراین از نظر وی، دین و کارکردهایش می‌بایست تبیین تکاملی داشته باشد. اما در این جا با یک اشکالی مواجه می‌شود و آن اینکه اقتضای نظریه تکامل آن است که انتخاب طبیعی همواره تغییرات مناسب و مفید برای یک گونه یا ارگانیسم را انتخاب، حفظ و انباشت می‌کند و لذا بقاء دین و کارکردهایش نیز می‌بایست مفید به حال ارگانیسم و گونه باشد. سوالی که رخ می‌نماید این است که وجه فایده دین به مثابه موضوع انتخاب طبیعی چیست و چگونه با تکامل قابل تبیین است؟ البته داوکینز گوشزد می‌نماید که مقصود از «فایده» معنای ارزشی آن نیست، بلکه مقصود افزایش بقای ژن‌های فرد است. وی

برای تبیین این مسأله از نظریه محصول فرعی بودن دین^۱ استفاده می‌نماید. به نظر داو کینز، داروین‌یست‌ها میان تبیین تقریبی^۲ و تبیین غایی^۳ فرق می‌نهند. تبیین تقریبی اینکۀ چرا احتراق در سیلندر موتور رخ می‌دهد این است که شمع جرقه می‌زند؛ اما در تبیین نهایی باید هدف طراحی این رخداد توضیح داده شود؛ به این معنا که رانش پیستون در سیلندر و چرخش میل‌لنگ ذکر گردد (Dawkins, 2006: 168). از نگاه وی برای منشأ پیدایش دین می‌بایست به سراغ تبیین غایی رفت و سخنانی از این قبیل که «دین تسلی بخش است»، «دین فهم علت وجودی ما را ارضاء می‌کند»، «بدون دین اخلاق بی‌معنا می‌شود»، «دین مایه همبستگی اجتماعی است»، «دین ساخته طبقه حاکم و عامل تخدیر طبقه‌ی فرودست است» و تبیین‌های دیگر به فرض صحتشان، همگی تبیین‌های ابتدایی و تقریبی‌اند (Ibid: p. 163)

بدین منظور داو کینز در کتاب «توهم خدا» نظریه محصول فرعی بودن دین را مطرح می‌کند. به نظر وی وقتی از ارزش بقای چیزی سخن می‌گوییم لازم نیست که آن چیز مستقیماً ارزش بقاء داشته باشد؛ بلکه ممکن است محصول فرعی چیز دیگری باشد که آن چیز ارزش بقاء دارد. داو کینز با ذکر مثالی در حوزه رفتارشناسی جانوری این نکته را توضیح می‌دهد. وی به رفتار شب‌پره در شب اشاره می‌کند که به سمت شعله شمع حرکت می‌نماید. این رفتار مرگبار، تصادفی نبوده و بر اساس انتخاب طبیعی باید توضیح داده شود. به نظر وی می‌توان با کمک گرفتن از فیزیک نور، این رفتار جانوری را تبیین نمود، بدین‌گونه که تا قبل از پیدایش نور مصنوعی، تاریکی شب فقط توسط ماه و ستارگان روشن می‌شد. پرتوهای گسیل شده از این اجرام آسمانی به طور موازی به زمین می‌رسد و به همین سبب می‌توان از آن به عنوان یک قطب نما استفاده نمود، چنانچه حشرات از آن‌ها به منظور جهت‌یابی در شب استفاده می‌کنند. اگر چنانچه این اجرام نورانی در دوردست نباشند، پرتوهایشان دیگر موازی نبوده بلکه واگرا می‌شوند و همین عامل، موجب اشتباه در مسیریابی حشرات شده و آن‌ها را به خطا به سمت پرتوهای که از شمع می‌آید سوق می‌دهد. بنابراین رفتار اشتباه شب‌پره محصول فرعی عملکرد قطب‌نمایی است که معمولاً سودمند است.

-
1. By product theory of Religion.
 2. Proximate Explanation.
 3. ultimate Explanation.

به نظر داوکینز دین نیز یک کجروی یا محصول فرعی نامطلوب از گرایش روانی عمیق‌تر است که در شرایط دیگر یا زمان دیگر عمدتاً مفید بوده است. حال سوال این است که کدام ویژگی مفید بوده که به کجراهه رفته و دین را ایجاد کرده است؟

به نظر داوکینز پاسخ این سوال را باید در رشته‌های از روان‌شناسی به نام روان‌شناسی تکاملی^۱ جست. از نظر روان‌شناسان تکاملی همان‌طور که چشم، اندامی تکامل یافته برای دیدن است، مغز هم مجموعه‌ای از ماژول‌ها^۲ یا اندام‌های تکامل یافته برای پردازش اطلاعات است. در مغز ماژولی برای پرداختن به بستگان و رابطه‌ی خویشاوندی است، ماژولی برای تبادلات دوجانبه وجود دارد، چنانچه ماژولی برای همدلی میان یکدیگر و همین‌طور الی آخر. دین می‌تواند محصول کجروی چندین ماژول باشد، به عنوان مثال ماژول‌های تشکیل اتحاد و همبستگی، ماژول‌های تبعیض قائل شدن به نفع اعضای گروه خودی و علیه بیگانگان و سایر ماژول‌ها هر کدام معادل انسانی قوه جهت یابی شب‌پره هستند که انتخاب طبیعی آن را به دلیل مفید بودن برگزیده است اما در پاره‌ای اوقات این اندام‌های مغزی، مستعد کجروی و خطا گشته و مانند رفتار مرگبار شب‌پره، دین را پدید می‌آورند (Ibid: 172 – 179).

بنابراین از نظر داوکینز دین صرفاً یک منشأ تکاملی و علمی داشته و از این جهت نباید برای آن به سراغ تبیین‌های الهی و فرامادی رفت.

۴-۱. نقد و بررسی

از نظر شهید مطهری غریبان، از ابتدا درباره دین و مذهب بنا را بر غیر منطقی بودن ریشه دین گذارده و دیدگاه‌های مختلفی از جمله ترس، جهل، از خود بیگانگی و عقده جنسی را مطرح کرده‌اند (مطهری، ۱۳۸۵ج، ۳، ۵۴۹) بنابراین دیدگاه داوکینز را نیز باید در ادامه دیدگاه مارکس، فروید و... تلقی نمود. از این روی از نظر شهید مطهری اگر بتوان برای دین منشأ منطقی و عقلانی جست، دیدگاه‌های فوق کنار گذاشته خواهد شد. شهید مطهری در مورد منشأ دین می‌نویسند: یک وقت نگاه ما به دین به منزله چیزی است که پیغمبران بر مردم عرضه می‌کنند؛ بر این اساس، معلوم است که منشأ آن وحی است؛ ولی همین وحی که معارفی را به منزله معارف اخلاق و تربیت، قانون و مقررات دینی و در مجموع راهی برای تفکر و عمل انسان عرضه می‌دارد، در نهاد انسان نیز ریشه دارد؛ به بیان دیگر آنچه پیغمبران عرضه داشته‌اند چیزی نیست که انسان به آن بی‌تفاوت بوده و یک حالت تساوی داشته باشد؛ بلکه

1. Evolutionary Psychology.
2. Modules.

اقتضای آن در سرشت و ذات انسان وجود دارد؛ یعنی انسان ذاتاً در جستجوی آن بوده است. بعثت پیامبران پاسخگویی به تقاضایی است که در سرشت بشر وجود دارد (همان، ۳، ۶۰۰ - ۶۰۶). خلاصه آنکه از نظر شهید مطهری اگر مقصود از منشأ دین، علت فاعلی و تحقق بخش به دین باشد؛ پاسخ آن وحی است که از جانب خداوند است؛ چرا که خدای متعال برای هدایت انسان‌ها وحی را نازل می‌کند تا آن‌ها را به سعادت ابدی برساند. اگر مراد از منشأ دین، علت گرایش به دین باشد، پاسخ آن، فطرت بشر است.

داو کینز و شهید مطهری هر دو به دنبال آن هستند که پاسخی برای علت بقای دین بیابند. داو کینز از آنجا که دین را غیر منطقی می‌داند به دنبال تبیین تکاملی آن است که به زعم وی دین محصول کجروی چندین ماژول در مغز است؛ اما شهید مطهری با طرح پرسش راز بقای دین می‌نویسند: حکما راجع به اینکه چه چیز قابل بقاء است و چه چیز قابل بقاء نیست، قاعده‌ای را به ثبوت رسانده‌اند و می‌گویند: القسر لا یدوم. یعنی حرکت و جنبشی که بر خلاف مقتضای طبیعت حرکت کننده باشد قابل دوام نیست. جریان‌های جهان بر دو قسم است: طبیعی و غیر طبیعی. یک جریان غیر طبیعی را موقتا و با زور می‌توان حفظ کرد؛ ولی نمی‌توان آن را برای همیشه حفظ کرد، به خلاف جریان‌های طبیعی. به همین دلیل چیزهای خوب و مفید برای اینکه با طبیعت بشر توافق دارد، باقی می‌مانند. مقیاس طبیعی بودن یک چیز در زندگی اجتماعی بشر آن است که خود آن چیز خواسته بشر باشد، یا تأمین کننده خواسته بشر باشد؛ زیرا خواسته بشر از طبیعت او سرچشمه می‌گیرد، به همین دلیل برای همیشه باقی می‌ماند، مگر آنکه فرض کنیم طبیعت و غرائز بشر عوض شود (همو، کتابخانه دیجیتال نور، ۱۹۲). از نظر شهید مطهری دین زنده است و هرگز نمی‌میرد، یعنی حقیقت دین قابل مردن نیست. چیزی در اجتماع قابل مردن و یا منسوخ شدن است که یک اصل بهتری بیاید جای او را بگیرد (همو، ۱۳۶۸، ۱۳۶ - ۱۳۷).

بنابراین از نظر شهید مطهری آنچه که از طرف انبیاء تحت عنوان دین برای بشر عرضه شده است، از آنجا که با طبیعت بشر توافق دارد و مفید است، باقی مانده است و منشأ این توافق نیز به دلیل آن است که سرشت بشر به گونه‌ای آفریده شده است که گرایش به دین دارد و این نوع خلقت که همان فطرت الهی است بر اساس آموزه‌های قرآنی تغییر و تبدل در آن راه نمی‌یابد و راز بقاء دین را نیز در همین نکته باید جست.

جمع‌بندی

ریچارد داوکینز، از سردمداران جریان الحاد تکاملی جدید با تألیفات متعدد، از تفسیر الحادی نسبت به تکامل سخن می‌گوید. شهید مرتضی مطهری ره از جمله متفکرین اسلامی بوده که به مقوله رابطه علم و دین پرداخته و ضمن بیان سازواری رابطه میان علم و دین، از منتقدین جدی رویکرد الحادی نسبت به نظریه تکامل می‌باشد. استاد مطهری اگرچه به لحاظ زمانی مستقیماً با آثار و افکار داوکینز مواجه نبوده‌اند، لکن بازخوانی افکار ایشان در این زمینه به خوبی نشان می‌دهد که حساسیت ایشان در نفی رویکرد الحادی به تکامل، شایان توجه فراوان است. از نگاه شهید مطهری انگاره‌های داوکینز از حیث معرفت‌شناختی، الهیاتی و دین‌شناختی به شدت آسیب‌پذیر است. از نگاه شهید مطهری نوع نگاه داوکینز به مقوله علم تجربی، که از نوعی علم‌زدگی بی‌وجه و همچنین غرور علمی دوران مدرنیته نشأت می‌گیرد، منسوخ و قدیمی گشته است. یقیناً علم به لحاظ اعتبار معرفتی، حدودی دارد و ارزش آن تنها در حد احتمال است. وجه احتمالی بودنش آن است که فرضیات علمی جنبه پراگماتیستی و عملگرایانه دارد و به دنبال شناخت واقع نیستند. داوکینز به فراخور مبنای معرفتی خود نسبت به علوم تجربی، با استفاده از برهان نامحتملی و انتخاب طبیعی انباشتی فرض وجود خدا را در کمترین حالت ممکن قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که می‌توان به راحتی از آن صرف نظر نمود. از نظر شهید مطهری، فارغ از آن که نظریه تکامل از کفایت تبیینی نسبت به برخی اعضای پیچیده موجودات زنده برخوردار نیست؛ برهان نامحتملی خود نوعی مغالطه است؛ زیرا می‌توان از فرض خدای خالق به همراه تکامل تدریجی سخن گفت؛ مضافاً بر اینکه برهان اتقان صنع را تنها دلیل خداپاوران قرار دادن نیز ناصواب است. از نظر شهید مطهری دیدگاه الحادی داوکینز در خصوص منشأ دین را باید در ادامه دیدگاه فویر باخ، مارکس، فروید و ... تلقی نمود که از ابتدا منشأ دین را امری غیر منطقی دانسته و سپس به زعم خویش به دنبال تبیین علمی آن بوده‌اند. از نظر استاد مطهری اگر مقصود از منشأ دین، علت فاعلی و تحقق‌بخش به دین باشد؛ پاسخ آن وحی است که از جانب خداوند است؛ چرا که خدای متعال برای هدایت انسان‌ها وحی را نازل می‌کند تا آن‌ها را به سعادت ابدی برساند و اگر مراد از منشأ دین، علت گرایش به دین باشد، پاسخ آن، فطرت بشر است و علت بقای دین را نیز باید در همین نکته جست.

فهرست منابع

۱. باربور، ایان، ۱۳۶۲، *علم و دین*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۲. باربور، ایان، ۱۳۹۲، *دین و علم*، ترجمه: پیروز فطورچی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳. خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۹۰، *رابطه علم و دین از نگاه شهید مطهری*، قم، دفتر نشر معارف.
۴. ریبدلی، مارک، ۱۳۹۵، *تکامل*، ترجمه عبدالحسین وهاب زاده، مشهد، جهاد دانشگاهی.
۵. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۲، *انسان کامل*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۸، *ده گفتار*، قم، صدرا.
۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۱، *انسان و ایمان*، تهران، صدرا.
۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۹، *توحید*، قم، صدرا.
۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴، *بیست گفتار*، قم، صدرا.
۱۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۵ (الف)، *علل گرایش به مادیگری*، قم، صدرا.
۱۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۵ (ب)، *مجموعه آثار*، ج ۳، تهران، صدرا.
۱۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۵ (ج)، *یادداشت‌ها*، ج ۹، تهران، صدرا.
۱۳. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۷، *مقالات فلسفی*، قم، صدرا.
۱۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۸، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۱ و ۵، قم، صدرا.
۱۵. مطهری، مرتضی، بی‌تا، *امدادهای غیبی در زندگی بشر*، قم، صدرا.
۱۶. مطهری، مرتضی، *یادداشت‌ها*، ج ۴، کتابخانه دیجیتالی نور، نرم افزار یادداشت‌های شهید مطهری.

1. Barbour, Ian, 1990, Religion in the Age of Science, New York, HarperSanFrancisco.
2. Gold, Stephan Jay, 2002, Rocks of Ages: Science and Religion in the Fullness of Life, New York, Ballantine, 2002.
3. Dawkins, R. (1996). Climbing Mount Improbable, New York: Nork Norton.
4. Dawkins, R. (2006). the God Delusion, Boston: Houghton Mifflin.
5. Dawkins, R. (1986). The Blind watchmaker, Harlow, Longman.
6. Dawkins, R. (1976). The Selfish Gene, oxford: oxford university

- Press.
7. McGrath Alister E. (2007). The Dawkins Delusion, Inter Varsity Press.
 8. McGrath Alister E. (2015). Dawkins' God from the selfish Gene to The God Delusion, Blackwell.
 9. Medawar Peter B (1985). The limits Of Science (Oxford: Oxford University Press.
 10. Shanks Niall. (2005). God, the Devil and Darwin: A Critique of Intelligent Design Theory: New York Oxford University Press.
 11. Swinburne, Richard, the Existence of God: Oxford, Clarendon.
 12. Trigg Roger. (1999). Rationality and Religion, Oxford, Blackwell.

